

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال یازدهم، شماره سی و دوم، پاییز ۱۳۹۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۱۸

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۶/۱۱

صفحات: ۳۳-۵۲

سیر تحول سیاست خارجی آمریکا نسبت به افغانستان بر اساس نظریات ژئوپلیتیک

دکتر محمدجعفر جوادی ارجمند*

دانشیار دانشگاه تهران

مآنه کریمی قهرودی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی (مسائل ایران) دانشگاه تهران

محسن اخباری

دانشجوی دکتری و پژوهشگر جامعه المصطفی

چکیده

افغانستان به عنوان دولت حائل میان روسیه و اقیانوس هند و راه ترانزیت کالا از جنوب آسیا به آسیای مرکزی و اروپا از دیرباز در نظریات ژئوپلیتیک اهمیت ویژه‌ای داشته به طوری که مورد توجه قدرت‌های زمان بوده است. با طرح دکترین انزواگرایی توسط مونروئه در سال ۱۸۲۳، آمریکا تا جنگ جهانی اول وارد تحولات بین‌المللی نگردد. با خروج ایالات متحده آمریکا از انزواگرایی و ورود به صحنه نظام بین‌الملل، این کشور نیز نه تنها با پی بردن به شاخصه‌های مادی ژئوپلیتیک افغانستان، سیاست‌های خود را در این منطقه تنظیم نموده، بلکه با تکیه بر جنبه‌های نوین ژئوپلیتیک اهمیت مضاعفی به افغانستان بخشیده است. این پژوهش سیاست خارجی آمریکا نسبت به افغانستان را بر اساس شاخصه‌های ژئوپلیتیک در دوره‌های مختلف مورد بررسی قرار داده و نشان خواهد داد که آمریکا برای حفظ جایگاه خود در افغانستان از یک سو و رهایی از مفهوم استعمار سنتی کشورها مبتنی بر مولفه‌های جغرافیایی و اقتصادی ژئوپلیتیک از سوی دیگر، به خلق مفهوم هارتلند ایدئولوژیک منطبق بر افغانستان پرداخته است.

کلید واژگان

ژئوپلیتیک، هارتلند ایدئولوژیک، افغانستان، آمریکا، جنگ علیه تروریسم، سیاست آف-پاک

* نویسنده مسئول، ایمیل: Mjjavad@ut.ac.ir

مقدمه

این مقاله می‌کوشد تا بر پایه نظریات معطوف بر ژئوپلیتیک که نقش عوامل جغرافیایی را در سیاست مورد تاکید قرار می‌دهد، با روشی علی، و تاریخی و توصیفی به بررسی دوره‌های مختلف سیاست خارجی آمریکا در برابر افغانستان بپردازد. پرسش اصلی مقاله آن است که «چه عواملی را می‌توان به عنوان مهم‌ترین عناصر تاثیرگذار بر سیاست خارجی آمریکا نسبت به افغانستان به شمار آورد؟» و فرضیه پاسخ دهنده به این پرسش نیز بیان می‌کند که «چه در دوران جنگ سرد و چه در دوران پساجنگ سرد، مهمترین عامل شکل‌دهنده به سیاست خارجی آمریکا نسبت به افغانستان، عامل ژئوپلیتیک این کشور عقب‌مانده بوده است.» برای آزمون این فرضیه، در کل سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال افغانستان را می‌توان به چهار مقطع تقسیم نمود که عبارتند از: مقطع اول ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹، مقطع دوم ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰، مقطع سوم ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ و مقطع چهارم ۲۰۰۰ تا حال حاضر؛ که دو مقطع اول و دوم، در دوران جنگ سرد و دو مقطع دوم و سوم در دوران پساجنگ سرد رخ داده است. سازمان مقاله نیز چنین است که در ابتدا مبانی نظری، آنگاه آزمون فرضیه و در نهایت نیز نتیجه‌گیری آمده است.

۱. مبانی نظری: ژئوپلیتیک

ژئوپلیتیک که به عنوان علم مطالعه «نفوذ و تأثیرگذاری عناصر جغرافیایی بر اقدام سیاسی تعریف می‌شود.» بخشی از سنت واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل بوده است. (قاسمی، ۱۳۹۰: ۲۹) در طول نیمه اول قرن بیستم ژئوپلیتیک عمدتاً به نقش عوامل جغرافیایی در تعیین سیاست خارجی کشورها اشاره داشت، لذا ژئوپلیتیک در اوایل دوره شکل‌گیری یعنی بین سال‌های ۱۸۷۵ تا ۱۹۴۵ به عنوان ابزاری برای کسب قدرت، موضوع رقابت قدرت‌های استعماری قرار گرفت. (صفوی و شیخانی، ۱۳۸۹: ۳) اما با گذشت زمان، مفهوم جغرافیا محور ژئوپلیتیک، ابعاد جدید یافت. نگاهی به نظریات مطرح شده در حوزه ژئوپلیتیک روشنگر تغییر و تحولات در این مفهوم است.

با نظریه پردازی آلفرد تایر ماهان^۱ در نیمه دوم قرن نوزدهم، ژئوپلیتیک جلوه‌ای آشکار یافت. وی با اهمیت بخشی به نظریه قدرت دریایی، معتقد بود سرزمین‌های دارای موقعیت دریایی مناسب،

^۱ - Alfred Tayer Mahan

کشورهای قدرتمندی هستند. (ملکوتیان، ۱۳۸۳: ۳۶-۳۵) وی سلطه بر دریاها به خصوص تنگه های راهبردی را برای وجود قدرت های بزرگ ضروری می دانست. (صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۳) ماهان نخستین کسی بود که با تأکید بر قدرت دریایی و کنترل آمریکا بر باریکه تازه احداث شده پاناما، سیاستگذاری آمریکا را تحت تأثیر قرار داد. (هیل، ۱۳۸۷: ۲۳۵)

با این وجود تئوری هارتلند را باید سرآغاز همه بحث های ژئوپلیتیک دانست؛ که از سوی سر هلفورد مکیندر^۱ در سال ۱۹۰۴ ارائه و در سال ۱۹۴۳ تکمیل گردید. مکیندر با آسیب پذیر دانستن بریتانیا، عامل قدرت مندی کشورها دانست. مکیندر سه قاره آسیا، اروپا و افریقا را جزیره جهانی نامگذاری کرد و محور مرکزی آن را هارتلند نامید. (صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۴) هم چنین یک قوس ساحلی در اطراف هارتلند را که تا دریاهای آزاد ادامه یابد، هلال داخلی نامگذاری کرد. (ملکوتیان، ۱۳۸۳: ۴۱) سپس بیان داشت «هرکس بر اروپای شرقی حکومت کند، حاکم قلب زمین و ناحیه محور خواهد بود. کسی که بر قلب زمین حاکم شود فرمانروای جزیره جهانی خواهد بود. کسی که بر جزیره جهانی حاکم شود فرمانروای جهان خواهد بود.» در سال ۱۹۴۳ مکیندر دامنه غربی هارتلند را تا حدود اروپای شرقی توسعه داد که شامل بخش بزرگی از ایران، افغانستان، آسیای مرکزی و بخش مهمی از روسیه می شود. (Gukmen, 2010: 32)

نیکولاس جان اسپایکمن^۲ نظریه ریملند را در انتقاد از مکیندر ارائه نمود. (ملکوتیان، ۱۳۸۳: ۵۰) اسپایکمن نواحی اطراف هارتلند را که با عنوان هلال داخلی و خارجی مورد توجه مکیندر بود، ریملند نامگذاری کرده و برای این منطقه اهمیتی بیش تر از هارتلند قائل بود. زیرا این منطقه امکان ترکیب قدرت بری و بحری را بهتر فراهم ساخته است. (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۶) لذا در حالی که مکیندر معتقد به قدرت زمینی بود، اسپایکمن به ترکیبی از قدرت دریایی و خشکی بها داد. (ملکوتیان، ۱۳۸۳: ۵۱) از نظر اسپایکمن، افغانستان در هارتلند آسیا قرار گرفته است. (حکمت نیا، ۱۳۸۳: ۱۰۰)

به دنبال فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، از اهمیت نظامی گری کاسته شده و رقابت بر سر دست یابی به موقعیت ژئواکونومیک صورت گرفت. بدین لحاظ خاورمیانه و بالاخص منطقه خلیج فارس

^۱ - Herford Mackinder

^۲ - Nicolas John Spikman

و دریای خزر به دلیل داشتن این توانمندی از مناطق مهم ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک هستند. این شاخص ها، بر ویژگی های بری و بحری کشورها به عنوان عوامل قدرت یابی آن ها، افزوده شد؛ چرا که با پیشرفت کشورها، اهمیت ذاتی دریا و خشکی کم رنگ و ترکیب آن ها با مولفه های نوین شکل جدیدی از ژئوپلیتیک را رقم زد. نظر به اهمیت یابی ژئواکونومیک و قدرت اقتصادی، رقابت بر سر منابع انرژی و نیاز روز افزون به انرژی به ویژه از سوی کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا و جنوب آسیا و رقابت و تلاش برای استخراج، بهره برداری و انتقال انرژی و مسیرهای پیشنهادی مسائل جدیدی را در مباحث ژئوپلیتیک گشوده است. این دیدگاه، بیضی استراتژیک هارتلند انرژی نام گرفت که توسط جفری کمپ مطرح شد. (صفوی و شیخانی، ۱۳۸۹: ۴) افغانستان به دلیل مجاورت با بیضی استراتژیک از اهمیت برخوردار گشت. هم چین، افغانستان به عنوان کشوری خارج از حوزه ی امنیتی آمریکا که به واسطه همسایگی با کشورهای مهم و قدرتمند روسیه، چین، پاکستان، ایران و موقعیت استراتژیکی در حوزه نفوذ آنان و نزدیکی به منابع انرژی آسیای مرکزی- حوزه خزر- جذابیت های خاص ژئوپلیتیک را برای آمریکا به وجود آورده بود. آمریکا در دورنمای ژئوپلیتیک مناطق خلیج فارس و دریای خزر را دو منبع اصلی تامین کننده انرژی حداقل تا نیمه اول قرن بیست و یک می داند. لذا یکی از اهداف آمریکا از حمله به افغانستان طرح دهلیز اوراسیا است (مینایی، ۱۳۸۱: ۸۲۳-۸۲۴)

علاوه بر آن، با فروپاشی شوروی، مفهوم ژئوپلیتیک دچار آشفتگی شد، چرا که تا این زمان، ژئوپلیتیک در فضای رقابتی تعریف می شد که آخرین وضعیت در چارچوب رقابت میان شرق و غرب بود. حمله عراق به کویت موجب طرح نظریه جدید «نظم نوین جهانی» با هدف بازگرداندن صلح و آزادی به جهان توسط بوش پدر شد. مقاله فوکویاما در خصوص «پایان تاریخ»، شالوده نظم نوین جهانی را شکل داد. (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۴۱) بر اساس نظریه فوکویاما، از آن جا که غرب به پایان تاریخ رسیده، از سایر کشورها کامل تر است. (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۴۴) و باید از منابع حیاتی عمومی حراست و در برابر تجاوز ایستادگی کند. (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۰۵) بر این اساس، نظم نوین جهانی، هرگونه تغییر در وضعیت کنونی ژئوپلیتیک را که مطابق با منافع آمریکا نباشد غیرقانونی قلمداد خواهد کرد. (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۵۲) ژئوپلیتیک نظم نوین جهانی در پی برتری لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی بوده، چنان که دشمنان نظم جهانی را دشمنان آزادی و بشریت لقب می دهد و حوزه ژئوپلیتیک خود را

_____ سیر تحول سیاست خارجی آمریکا نسبت به افغانستان بر اساس نظریات ژئوپلیتیک ◇

گسترش می دهد. (مولایی، ۱۳۸۲) به عبارتی حوزه جغرافیای سیاسی تا آن جا گسترده می شود که دشمنان نظم جهانی حضور دارند. برای این منظور، دشمنانی ابداع می شوند که مهم ترین آن تروریست مذهبی بوده، به گونه ای که مفهوم «هارتلند ایدئولوژیک جهان» ایجاد شد. مفهومی که افغانستان در نقطه ثقل آن قرار دارد. (حکمت نیا، ۱۳۸۳: ۱۰۱)

بنابراین در طول زمان عوامل مختلف مادی و غیرمادی تعیین کننده موقعیت جغرافیایی کشورها و در نتیجه جایگاه آن ها در سیستم بین المللی بوده اند. در این میان، برخی کشورها با وجود رویکردهای مختلف به ژئوپلیتیک، جایگاه ویژه خود را حفظ کرده اند. بدین معنا که نه تنها در نظریه دریایی ماهان و مکیندر از موقعیت استراتژیک برخوردارند، بلکه در نظریه هارتلند انرژی جفری کمپ نیز قرار دارند. کشور افغانستان از چنین موقعیتی برخوردار است. افغانستان از قرون قدیم به عنوان کلید فتح هند اهمیت داشته زیرا کشور هند از سه سمت شرق، غرب و جنوب به آن محاط بوده و از طرف شمال به کوه های قره قوروم و هیمالیا محدود می شود. بنابراین یگانه راه مطلوب برای بیگانگان می باشد. دیگر این که افغانستان نزدیک ترین راه رسیدن شوروی به آب های گرم است و سوم این که یک راه تسلط بر آسیای مرکزی دستیابی به افغانستان است. افغانستان در صلح و ثبات می تواند به مسیر ترانزیت مناسبی تبدیل شود که منافع اقتصادی مهمی برای تجارت جهانی در پی خواهد داشت. اشغال این کشور به دست قدرتمندان متعدد همچون اسکندر مقدونی، چنگیز مغول، تیمور لنگ، بابر، نادر شاه افشار و سه جنگ خونین با انگلستان و حائل شدن بین روسیه و هند انگلیس رهاورد موقعیت هارتلندی است. (حکمت نیا، ۱۳۸۳: ۹۷) از نیمه دوم قرن هجدهم که اقتدار بریتانیا شروع به تحکیم نفوذ خود در بخش های وسیعی از جنوب و مرکز آسیا می کند، دیگر قدرت های اروپایی بیشتر فرانسه و روسیه با گرایش به شرق، به رقابت با بریتانیا در آسیا پرداختند. (خلیلی و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۳) جایگاه این کشور در سده های ۱۸ و ۱۹ زمانی که بازی بزرگ میان روسیه و بریتانیا به اوج خود رسیده بود را می توان در تئوری قدرت دریایی ماهان مورد بررسی قرار داد. در این زمان اعتقاد بر این بود هر چه دسترسی به آب های آزاد و تنگه ها بیش تر و بهتر باشد، می تواند نقش تعیین کننده در قدرت کشورها داشته باشد. روس ها در آرزوی دیرینه خود برای دسترسی به آب های گرم مترصد دست یابی به آب های اقیانوس هند و خلیج فارس بودند. بریتانیا نیز تلاش می کرد با جلوگیری از این اقدام، روس ها سلطه خود را بر آب

های منطقه تثبیت نماید. امروز نیز افغانستان در تئوری قدرت دریایی ماهان مورد توجه می باشد. زیرا قدرت ها به واسطه حضور در اقیانوس هند و خلیج فارس می توانند بر بخش اعظم انرژی دنیا نظارت داشته باشند. بنابراین در نظریه ماهان نه تنها از اهمیت افغانستان کاسته نشده بلکه با قرار گرفتن افغانستان در مجاورت منطقه حیاتی انرژی، اهمیت آن بیش تر شده است. (صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۶)

افغانستان در آسیا در تئوری هارتلند مکیندر نیز قرار دارد و دارای شرایط استراتژیک و تنگه های سوق الجیشی است. (حکمت نیا، ۱۳۸۳: ۱۰۰) با ظهور ایالات متحده به عنوان قدرت جدید به ویژه در دوره جنگ سرد اهمیت افغانستان بیش تر از منظر تئوری مکیندر و ریملند اسپایکمن قابل بررسی می باشد. در زمانی که رقابت های شوروی و آمریکا به اوج خود رسیده بود، کشور افغانستان به دلیل این که بخشی از هارتلند را تشکیل می داد مورد توجه دو قدرت شوروی و آمریکا بود. به دنبال این که تئوری ریملند از طرف نیکولاس اسپایکمن مطرح شد؛ ایالات متحده در نظر داشت با تسخیر مناطق ریملند، شوروی را در تنگنای بیش تر قرار دهد، بنابراین افغانستان نقشی مضاعف یافت. (صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۶)

بنابراین، جایگاه ژئوپلیتیکی افغانستان شامل عناصری چون بی ثباتی داخلی فرقه گرایانه، موقعیت نسبی و نقش حائلی افغانستان (که اصولاً علت وجودی کشورهای ضعیف به منظور جلوگیری از کشمکش بین دو کشور قوی می باشد)، محسور بودن در خشکی و مجاورت با ذخایر انرژی باعث شده در سال ۱۹۱۹ به دنبال شکست افغانستان از انگلیس، سیاست خارجی این کشور به اختیار انگلیس و در سال ۱۹۷۹ به اشغال شوروی درآید و از سال ۲۰۰۱ در تصرف آمریکا و ناتو باشد. (خلیلی و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۴-۴۱) لذا در عین حال که تالیفات متعددی درخصوص سیاست آمریکا در افغانستان در دوره های متفاوت نگاشته شده، بررسی عنصر ژئوپلیتیک از زمان خروج آمریکا از انزوآگرایی تا دوره کنونی که اوپاما سکان ریاست جمهوری این کشور را به عهده دارد، موضوعی است که در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته است. ضمن این که به دنبال آنیم که تحولات مفهوم ژئوپلیتیک را نظر به سیاست خارجی آمریکا نسبت به افغانستان تحلیل نماییم. چنانکه، تحولات نوین جهانی و در هم آمیختگی ژئوپلیتیک با ایدئولوژی، سیاست آمریکا به عنوان مهم ترین قدرت بعد از جنگ جهانی دوم را در افغانستان رقم زده

است که قسمت بعد به چگونگی سیاست آمریکا در افغانستان نظر به عامل ژئوپلتیک می پردازد. با استقلال تدریجی افغانستان در اوایل قرن بیستم، رقابت بین روس و انگلیس برای دسترسی به آب های آزاد و ایجاد منطقه حائل ایجاد شد. (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۰۰) علی رغم این که، قدرت هایی چون انگلیس و روس با توجه به جایگاه افغانستان، آن را محل رقابت خود ساخته بودند، اما تا سال ۱۹۳۹ درگیر پیامدهای سیاست انزواگرایی خود بود و تا سال ۱۹۴۵ آمریکا به عنوان قدرت مطرح نبود. اما با وقوع جنگ جهانی دوم، آمریکا به عنوان قدرت جهانی وارد فضای بین الملل شد. حضور آمریکا در افغانستان را به پنج دوره می توان تقسیم کرد: دوره اول؛ بی اهمیتی تا سد نفوذ کمونیسم (۱۹۷۹-۱۹۴۵)، دوره دوم؛ دخالت غیرمستقیم و حمایت مجاهدین از طریق پاکستان (۱۹۹۱-۱۹۷۹)، دوره سوم فراموشی (۱۹۹۵-۱۹۹۱)، دوره بازگشت (۲۰۰۱-۱۹۹۵) (واعظی و باقری، ۱۳۸۸: ۱۳۹) و دوره دخالت نظامی (از ۲۰۰۱). پیش از سال ۱۹۷۹ آمریکا توجه چندانی به افغانستان نداشت تا آن که حمله شوروی در سال ۱۹۷۹، موجب دخالت غیرمستقیم آمریکا شد. لذا آمریکا ورای دوران انزواگرایی، به جز دوره کوتاهی، همواره افغانستان را در مرکز سیاست های خود قرار داده است که سیاست آمریکا در هر دوره تحلیل و بررسی می شود.

۲. سیاست آمریکا نسبت به افغانستان در دوران جنگ سرد

الف. مقطع اول سیاست آمریکا نسبت به افغانستان (۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹)

تا سال ۱۹۳۳ مقامات آمریکا، افغانستان را کشوری توسعه نیافته و سرزمینی خشک و بی حاصل می دانستند. کورنلیوس. ون. اچ. انگرت آمریکایی در دیدار از افغانستان در مه ۱۹۲۲، گزارشی مفصل درباره افغانستان به آمریکا ارسال کرد و از آمریکا خواست با این کشور روابط دیپلماتیک برقرار کند. آمریکا به دلیل هم پیمانی با انگلیس که مخالف استقلال افغانستان بود، به گزارش واقعی ننهاد. (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۰۳-۱۰۱) دلیل آن عدم تمایل انگلیس و شوروی به استقلال افغانستان بود که حاکی از اهمیت جغرافیای افغانستان برای قدرت های قرن می باشد تا نفوذ خود را بر خاک افغانستان حفظ کنند. بنابراین بی توجهی آمریکا به افغانستان ناشی از عدم درک موقعیت ژئوپلتیک این کشور بوده که برخی مهم ترین علل بی توجهی در این دوره را، نبود منابع معدنی ارزشمند مانند نفت، محصور بودن در خشکی و

اختلافات قومی بیان کرده اند. در حالی که در این زمان اهمیت ژئوپلیتیک افغانستان برای شوروی و انگلیس روشن بود. (بلوچی، ۱۳۷۶: ۷۶-۷۵)

در زمان حکومت ظاهرشاه و به قدرت رسیدن روزولت، افغانستان در سال ۱۹۳۵ به رسمیت شناخته شد. با جنگ جهانی دوم و نفوذ دول محور در افغانستان، اهمیت سوق الجیشی افغانستان به عنوان یک کشور همسایه با اتحاد شوروی و هند بریتانیایی برای وزارت دفاع آمریکا واضح تر شد. (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۰۵-۱۰۴) در اثر رقابت های جنگ سرد به ویژه پس از سال های ۱۹۵۴، در زمان صدرات محمد داود خان سیل کمک های نظامی شوروی به افغانستان سرازیر شد و قراردادهای همه جانبه هم با شوروی به امضا رسید. لذا آمریکا در اثر فشار جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۳ نمایندگی دائمی در کابل باز کرد و طی سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۱ کمک های بلاعوض و وام هایی به افغانستان بالغ بر ۲۸۶ میلیون دلار اعطا شد که مبلغ ناچیزی بود. (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۱۱) با این وجود، اوج توجه آمریکا به افغانستان به سال ۱۹۷۹ و حمله شوروی برمی گردد. در دکتترین ترومن افغانستان یک کشور بی طرف بود. افغانستان اولین کشوری بود که از آمریکا و شوروی کمک غیرنظامی دریافت می کرد. آمریکایی ها در این دوره فعالیت های محدودی مانند ایجاد جاده هایی از کابل به جلال آباد و تورخم و از کابل به قندهار و یک فرودگاه نظامی در قندهار انجام دادند. (گروه نویسندگان ابرار معاصر، ۱۳۸۳: ۱۱۷) از مهم ترین اقدامات آمریکا در این دوره، براندازی حزب دموکراتیک خلق افغانستان از طریق ساواک ایران، دامن زدن به اختلافات در پشتونستان و حل منازعات از طریق ایران بود. در این مقطع، بر اساس سد نفوذ آیزنهاور رئیس جمهور وقت آمریکا، برای جلوگیری از گسترش کمونیسم لازم است کشوری مانند ایران در زمره طرفداران غرب درآید، اما افغانستان به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک به عنوان منطقه حائل باقی ماند. (روح زنده، ۱۳۸۴: ۱۱۲)

ب. مقطع دوم سیاست آمریکا نسبت به افغانستان (۱۹۷۹-۱۹۹۰)

در سال ۱۹۷۹ تحولی در رویکرد آمریکا نسبت به افغانستان ایجاد شد. افغانستان که در عمل نمود کمرنگی در سیاست خارجی آمریکا داشت، با حمله شوروی مورد توجه وزارت دفاع و خارجه آمریکا قرار گرفت. در زمان حمله شوروی و بعد آن، تا رئیس جمهوری ریگان، آمریکا مایل به جنگ در افغانستان

_____ سیر تحول سیاست خارجی آمریکا نسبت به افغانستان بر اساس نظریات ژئوپلیتیک ◇

بود اما کنترل واقعی بر آن نداشت و از طریق آی اس آی پاکستان شرایط را کنترل می کرد. (Freidman, 2007: 74) یک ماه بعد از تجاوز شوروی، کارتر رئیس جمهور اشغال افغانستان را تهدیدی از جانب شوروی برای منافع آمریکا اعلام نمود و ائتلافی از پاکستان، چین، عربستان، مصر و انگلستان در برابر شوروی تشکیل داد. (احمدی، ۱۳۸۷: ۲۱۰)

برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا در سال های ۱۹۸۱-۱۹۷۶، آشکارا تفکرات مکیندر را نمایان می سازد. وی جنگ سرد را به عنوان ستیز بین اتحاد شوروی به عنوان قدرت زمینی و ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت دریایی تصور می کند که بین آن ها در مورد پیرامونی های اوراسیا (که در چارچوب سه جبهه مرکزی در اروپا، خاورمیانه و آسیای شرقی مطرح می شوند) ستیز وجود دارد. (قاسمی، ۱۳۹۰: ۳۴) بر اساس آیین نامه نظامی دولت فدراسیون روسیه در سال ۱۹۹۳ مسکو به اهمیت مناطق استراتژیکی که هارتلند خوانده می شوند توجه ویژه دارد که افغانستان هارتلند آسیاست. (حکمت نیا، ۱۳۸۳: ۱۰۴) لذا در سایه فضای دوقطبی نظام بین الملل، اهمیت ژئوپلیتیک افغانستان برای آمریکا آشکار گشت.

این دیدگاه موجب شد آمریکا خود را در افغانستان وارد کند. زمانی که شوروی افغانستان را اشغال کرد، آمریکا از چند مورد نگرانی داشت: افغانستان در نزدیکی خاورمیانه و خلیج فارس به عنوان مناطق مجاور آب های آزاد و دارای ذخایر نفتی قرار دارد و شوروی تا حدود ۵۰۰ کیلومتری خلیج حیاتی و سوق الجیشی فارس پیش آمده بود. همچنین گذرگاهی برای دسترسی به آب های گرم اقیانوس هند به شمار می رفت. افغانستان با ایران هم مرز بود که با آمریکا سر ستیز داشت و احتمال اتحاد این دو منافع آمریکا را در منطقه با خطر مواجه ساخت. پاکستان یکی از متحدین آمریکا در منطقه عملاً مورد تهدید قرار گرفته بود و اشغال افغانستان می توانست موجب گسترش مجدد کمونیسم شود. (حکمت نیا، ۱۳۸۳: ۱۰۲-۱۰۱)

ایلی کراکوسکی مامور وزارت دفاع آمریکا و مسئول بخش افغانستان در دهه هشتاد میلادی می گوید: «افغانستان در تقاطع راهی قرار گرفته است که قلب دنیا را به شبه قاره هند پیوند می دهد. این کشور اهمیت خویش را از موقعیت خود کسب می کند. موقعیتی که در مرز خشکی و دریا قرار گرفته و نقطه تلاقی قدرت های جهانی تاریخ بوده است. مغول ها و اسکندر کبیر از همین راه گذشته اند و بازی

بزرگ روس ها و انگلیس های قرن نوزدهم هم در همین جا صورت گرفت. در قرن بیستم میلادی هم، افغانستان مرز دو قدرت بزرگ جهانی بود. با آزادی جمهوری آسیای میانه که همه آن ها دور از آب های گرم واقع شده اند، افغانستان محور استراتژیک منطقه شد.» (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۱۳) لذا تئوری قدرت دریایی ماهان، هارتلند مکیندر، ریملند و بیضی استراتژیک انرژی به شکلی واضح توجیه کننده سیاست های آمریکا در افغانستان است. از این رو، آمریکا با حمایت پاکستان و عربستان اقدام به ایجاد مدارس دینی در پاکستان نمود و مجاهدین را برای مبارزه علیه دولت کمونیست شوروی تربیت کرد که با مبارزه آموزش دیدگان عقیدتی و نظامی، شوروی شکست خورد و در سال ۱۹۹۰ افغانستان را ترک کرد.

۳. سیاست آمریکا نسبت به افغانستان در دوران پساجنگ سرد

الف. مقطع سوم سیاست آمریکا نسبت به افغانستان (۲۰۰۱-۱۹۹۱)

با فروپاشی شوروی، منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جایگاه ویژه ای در نقشه جغرافیایی جهان یافت. در ابتدا نوعی سردرگمی در مفاهیم ژئوپلتیک پدید آمد. (اتاتویل و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۴۰) چرا که تا این زمان ویژگی های ژئوپلتیک افغانستان در سایه رقابت شرق و غرب جلوه پیدا کرده بود. از این رو، با عقب نشینی شوروی از افغانستان، آمریکا که دیگر منافع خود را در افغانستان حیاتی نمی دید، این کشور را ترک گفت. (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۰۹) با درگیری های داخلی در افغانستان در سال ۱۹۹۱، روسیه و آمریکا توافق نامه ای امضا کردند تا هر یک حمایت نظامی خود را از گروه های شورشی و دولتی متوقف سازند و از آن پس وزارت خارجه آمریکا تمام تماس های خود را با امور افغانستان مگر در زمینه توسعه کمک های مالی با مقاصد بشردوستانه قطع کرد. با این حال هم پیمانان آمریکا یعنی عربستان و پاکستان در افغانستان آزادانه عمل می کردند. (روح زنده، ۱۳۸۴: ۱۶۸) هدف آمریکا حمایت از طالبان به عنوان سدی برای منزوی کردن ایران و روسیه در افغانستان بود. هدف آمریکا از پشتیبانی طالبان و ادامه فاجعه در افغانستان این بود که رژیم در شرق استقرار یابد که ضد شیعی، ضد ایرانی و مخالف کمونیسم باشد. (بیران و پوررشیدی، ۱۳۸۱: ۱۰۶) لذا اگرچه آمریکا بعد از خروج شوروی منطقه را ترک کرد اما تمایل نداشت کشوری با ویژگی های ژئوپلتیک ویژه مانند افغانستان در نفوذ ایران یا روسیه درآید. لذا از طریق آی اس آی پاکستان که بر طالبان نفوذ داشت، افغانستان را کنترل می کرد.

(Friedman, 2007: 78) از این رو، به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان از سوی سیا به ثبات رسیدن افغانستان تعبیر شد که به عنوان نایب آمریکا از منافع این کشور پشتیبانی خواهد کرد.

طرح مفهوم «صحنه شطرنج بزرگ»^۱ توسط برژنسکی ابعاد سیاست آمریکا در افغانستان را روشن تر ساخت. وی در کتاب خود تحت عنوان «صفحه شطرنج بزرگ» در سال ۱۹۹۷ می نویسد هر کشوری که بتواند بر آسیای مرکزی و قفقاز تسلط پیدا کند توانایی مورد تهدید قرار دادن موقعیت آمریکا در خلیج فارس را خواهد داشت. وی روسیه و چین دو کشور قدرتمند و دارای مرز مشترک با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را به عنوان کشورهای شناسایی می کند که احتمال دارد منافع آمریکا را در این منطقه به خطر اندازد. استراتژی آمریکا این است که اگرچه با فروپاشی شوروی خطر کمونیسم از بین رفته است، اما نباید از یاد برد که روسیه بزرگ ترین کشور جهان هم چنان بر قلب زمین مستقر است. (Brzezinski, 1997: 196) جدای از این، آمریکا کاملاً به موقعیت ژئواستراتژیک و ژئوپلتیک ایران واقف است. بنابراین، مهم ترین هدف آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز حضور و نفوذ سیاسی، اقتصادی و امنیتی دراز مدت و مقابله با نیروهایی می باشد که در تعارض با منافع و هژمونی آمریکا قرار دارند. (صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۱۶) پیش از این نیز، ریچارد نیکسون در کتاب فراسوی صلح در سال ۱۹۹۴ نوشته است: «افغانستان اهمیت استراتژیک خود را به عنوان عامل سرنوشت ساز آسیای میانه از دست نداده است. بریتانیا اهمیت این کشور را در قرن نوزدهم بازشناخت؛ چنان که شوروی وقتی در سال ۱۹۷۹، به افغانستان حمله کرد نشان داد که از این اهمیت به خوبی آگاه است. امروز هم باید واقعیت این ژئوپلتیک را دریابیم ... کلید فتح آسیای میانه به دست کسی است که بر افغانستان سیطره داشته باشد.» (احمدی، ۱۳۸۷: ۹۵-۹۴)

با این وجود، کابینه کلینتون قبل و بعد از به قدرت گرفتن طالبان مذاکراتی با آن ها داشت، اما موفق به تعدیل سیاست های آنان نگردید. لذا آمریکا، دولت طالبان را به رسمیت نشناخت و سفارت آمریکا در کابل در سال ۱۹۹۷ بسته شد. با حضور بن لادن در افغانستان، آمریکا خواهان تحویل وی شد که اقدامی در این خصوص صورت نگرفت و با انفجار سفارت آمریکا در کنیا و تانزانیا، آمریکا تحریم هایی

^۱ - Grand Chessboard

اعمال و شرق افغانستان را هدف حملات موشکی قرار داد. (Katzman, 2010: 5) در دوران حکومت طالبان بر کابل و اقدامات وحشیانه آنان و نقش آشکار حقوق بشر به ویژه علیه زنان، آمریکا ژست بشردوستانه اتخاذ کرد و اقداماتی از جمله سفر خانم آلبرایت به افغانستان در این راستا صورت پذیرفت. (فرجی راد و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۹۴)

ب. مقطع چهارم سیاست آمریکا نسبت به افغانستان (۲۰۱۵-۲۰۰۱)

انفجار برج های دوقلو در آمریکا که القاعده عامل آن شناخته شد، حمله آمریکا به افغانستان را در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در پی داشت. حمله ۱۱ سپتامبر در زمانی رخ داد که آمریکا به لحاظ اعتماد به نفس در اوج بود و با فروپاشی شوروی توانسته بود بر نظم نوین جهانی تسلط یابد. لذا آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر تهدیدها و دشمنان جدید را تعریف کرد و تروریسم و جنگ علیه ترور در سیاست خارجی آمریکا به عنوان کد ژئوپلیتیک مطرح شود. کد ژئوپلیتیک عبارت است از دستور کار عملیاتی سیاست خارجی هرکشور که در ماورای مرزهای خود، مکان های جغرافیایی را ارزیابی می کند. کد ژئوپلیتیک به نوعی نتیجه استدلال ژئوپلیتیک عملیاتی است که شامل مجموعه ای از پیش فرض های سیاسی جغرافیای مربوط به زیرساخته سیاست خارجی کشور است. کشورها سعی می کنند برای رسیدن به منافع و اهداف خود بر کدهای ژئوپلیتیک دیگران تاثیر گذاشته و آن را هدف قرار دهند. (Taylor, 1994: 80) از آن جا که، ضرورت های ژئوپلیتیک یکی از ارکان استراتژی آمریکا را تشکیل می دهد، (ستاری، ۱۳۸۱: ۲۲) آمریکا برای حفظ نفوذ خود بر افغانستان که به لحاظ معیارهای جغرافیایی و اقتصادی ژئوپلیتیک برای آمریکا دارای اهمیت است، جنگ علیه ترور را طرح کرد. بدین علت که، حضور آمریکا در افغانستان متکی بر معیارهای گفته شده، این کشور را متهم به استعمارگرایی نوین می کند.

لذا با این حمله، تهدید بنیادگرایی مذهبی جایگزین کمونیسم شد و ابهام ژئوپلیتیک، مبتنی بر رسالت آمریکا مبنی بر آزادی بشریت از ظلم و خشونت مرتفع گردید. (Gokcan and Guney, 2010: 26) اشغال افغانستان پس از حملات ۱۱ سپتامبر تروریست های القاعده به برج های دوقلو در امریکا، فرصتی برای سیاست مداران آمریکا بود تا پس از فروپاشی شوروی و از بین رفتن جهان دوقطبی و فضای جنگ سرد درصد تحقق رویای ایجاد جهان تک قطبی در چهارچوب نظرات متفکرانی همچون فوکویاما در مورد

جهانگیر شدن تفکرات لیبرالی برآیند تا آمریکا بتواند در یک مجموعه تحرکات در سطح جهان قدرت فائده خود را به نمایش گذارد. (فرجی راد و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۹۴) تعریف آمریکا از دشمنان جدید بر اساس حمایت آن‌ها از شبکه‌های تروریستی بود که افغانستان به عنوان اولین دولت شکست خورده بعد از حکومت طالبان بر این کشور در اواسط دهه ۱۹۹۰ بود. اعتقاد بر این بود که القاعده در نواحی زیر سلطه طالبان است و هر دولت شکست خورده‌ای که امکان پناه و بقای شبکه‌های تروریستی را داشته باشد دشمن یا تهدید ممکن است. (Gokcan and Guney, 2010: 27) بوش تروریسم را القاعده و دوستان نزدیکش خواند. (Freidman, 2007: 92) افغانستان هدف اصلی در جنگ علیه القاعده بود، چرا که در نگاه موسع طالبان با اسامه بن لادن شناخته می‌شود و حمله ۱۱ سپتامبر به وسیله نیروهای مسلح طالبان انجام شد. لذا هدف آمریکا تخریب رژیم طالبان در افغانستان بود. نقش افغانستان در حمایت از تروریست‌ها نیز ایجاد کمپ و پناهگاه برای آموزش سربازان القاعده بود. (Freidman, 2007: 151) برای القاعده به عنوان حکومت دوفاکتو نیز، افغانستان تحت حاکمیت طالبان مدلی برای حکومت جهان است. اگرچه القاعده پایگاه‌های عملیاتی دیگری هم دارد اما هیچ کدام مانند افغانستان امن نیستند. (Freidman, 2007: 152) بنابراین نابودی القاعده اولین گام در جنگ علیه این سازمان است.

جنگ علیه ترور به عنوان پایه دکترین بوش در سند امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ نیز عنوان گردید که پیوندی میان اسطوره‌ها، رسالت و سیاست خارجی آمریکا ایجاد می‌کرد. جاناتان مانتن^۱ معتقد است سند امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲، موقعیت بی نظیر آمریکا را زمانی برای گسترش مزایای آزادی دانسته، لذا آمریکا برای انتقال دموکراسی، توسعه، بازار آزاد و تجارت آزاد به کشورهای دیگر تلاش می‌کند. علت اسلام‌گرایی افراطی نیز در نبود این شاخص‌ها است. در این زمان خاورمیانه مفهوم گسترده تر جغرافیایی ('Greater Middle East' (GME)) را دربر گرفت که توسط بوش در نوامبر ۲۰۰۳ طرح شد که علاوه بر ایران و کشورهای عرب، ترکیه، اسرائیل، افغانستان و پاکستان را هم در بر می‌گرفت. (Gokcan and Guney, 2010: 29) بنابراین بوش استراتژی پسانظم نوین جهانی را مطرح کرد که از اصول آن مبارزه طولانی و تصاعدی علیه کشورهای حامی تروریسم می‌باشد به

¹ - Jonathan Monten

عبارتی مبارزه با تروریسم جنگی بی مرز و جهانی است. (ستاری، ۱۳۸۸: ۴۴) این نگاه موجب شده تا برخی ژئوپلتیک مدرن را تصورات جهانی از ژئوپلتیک بر اساس نقشه جهان بدانند. (Gukmen, 2010: 119)

در زمان اوباما (۲۰۰۹ تاکنون) نیز خاورمیانه بزرگ تر شامل افغانستان و پاکستان همچنان از اهمیت ویژه برخوردار است. با روی کار آمدن اوباما، آمریکا در پی ایجاد توازن منطقه ای اعلام داشت: ما یک هدف روشن داریم: از هم گسیختن، خلع سلاح کردن و شکست القاعده در پاکستان و افغانستان و جلوگیری از بازگشت آن ها به کشور در آینده به کشور. لذا جنگ علیه تروریسم نخستین کد جغرافیایی اوباما بود. اوباما استدلال می کند تهدیدهای منطقه از دولت های یاغی متحد با تروریست ها ناشی می شود؛ دولتهایی که قادر به کنترل قلمرو خود نیستند. لذا تمرکز جنگ علیه تروریسم از عراق به افغانستان تغییر یافت. اوباما معتقد بود باید برای جنگ در افغانستان و پاکستان متمرکز بمانیم چرا که جنگ ما علیه القاعده است. (Gokcan and Guney, 2010: 33-34) هم چنین، در افغانستان غیر از گروه های شورشی مانند طالبان و القاعده، گروه های مجرم مانند قاچاقچیان مواد مخدر و جنگجویان و نیروهای تحت آنها، با پیوند با تروریست های القاعده پشتیبان و تقویت کننده مالی و نظامی آنها شدند. (Jones, 2009: 2) در این راستا، در مارس ۲۰۰۹ سیاست آف-پاک توسط اوباما مطرح شد (شفیعی، ۱۳۸۸: ۱۴۰) بر اساس این سیاست، منطقه ای که پاکستان و افغانستان در آن قرار داشتند، خطرناک ترین منطقه جهان لقب گرفت و تلاش برای رهایی این منطقه از تهدیدهای موجود در دستور کار وی قرار گرفت. (شفیعی، ۱۳۸۸: ۱۴۵) لذا پاکستان وارد جنگ علیه تروریسم شد. آن چه باعث جلب توجه آمریکا به پاکستان شد، همسایگی پاکستان با افغانستان بود که می توانست خاک و فضای خود را در اختیار آمریکا برای جنگ با طالبان و القاعده قرار دهد. (شفیعی، ۱۳۸۸: ۱۴۴) یکی از متغیرهای اصلی در سیاست آف-پاک برخورد با القاعده است که علت اصلی و انگیزه اصلی حمله آمریکا به افغانستان بود. در سیاست آف-پاک آمده است: هدف این سیاست از هم گسیختن، از تجهیز انداختن و شکست القاعده در افغانستان و پاکستان و جلوگیری از بازگشت مجدد آن ها است. (شفیعی، ۱۳۸۸: ۱۵۰)

تا سال ۱۹۹۵ و قدرت گرفتن طالبان در افغانستان و ایجاد مفهوم تروریست مذهبی، آمریکا توجه

_____ سیر تحول سیاست خارجی آمریکا نسبت به افغانستان بر اساس نظریات ژئوپلتیک ◇

چندانی به افغانستان نداشت. اگرچه به نوعی این موضوع اشتباه استراتژیک در سیاست خارجی آمریکا تلقی می شود. به هر حال، آمریکا فضای ژئوپلتیک خود را تا هر فضا و مکانی که دشمنان لیبرالیسم (یعنی آمریکا) حضور دارند، گسترش داد. با این تعریف انتساب حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به القاعده و شناسایی افغانستان به عنوان پایگاه القاعده، موجب شد افغانستان و رای موقعیت جغرافیایی مادی، به لحاظ ایدئولوژیک نیز جایگاه ژئوپلتیک بیابد.

بر اساس استراتژی سنتی، ایالات متحده آمریکا به منظور دستیابی به ریملند و جلوگیری از نفوذ اتحاد شوروی سابق به این قلمرو جغرافیایی نظریه اسپایکمن را مورد توجه ویژه قرار داد که در دراز مدت به سیاست معروف محاصره انجامید. زنجیره این محاصره شامل ناتو در اروپا، سنتو در غرب آسیا و سیتو در شرق آسیا بود. هرگاه که حلقه ای از زنجیره محاصره قطع شد دخالت نظامی قطعیت پیدا کرد و ناحیه ریملند به منطقه ای برای درگیری های نظامی کوچک و بزرگ دوران پس از سال ۱۹۴۵ تبدیل می شد که برلین، کره، خاورمیانه و ویتنام را می توان شاهد مثال آورد. (صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۵) با انقلاب اسلامی ایران، علاوه بر شوروی، ایران نیز در زنجیره محاصره قرار گرفت که حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ هر دو کشور را در بر دارد. هم چنین، حمله آمریکا به افغانستان شرایطی به وجود آورد که آمریکا به حضور نظامی خود عینیت داده و آمریکا برای تسلط بر آسیای مرکزی که تا قبل از ۱۱ سپتامبر از طریق پایگاه های هوایی خود در آن جا حضور داشت، اکنون از طریق زمینی به این کشورها راه دارد. (فرجی راد و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۹۷) آمریکا از این فرصت جهت جلوگیری از ایجاد هر نوع اتحاد منطقه ای روسیه با کشورهای منطقه استفاده نموده است و از پیشروی چین به سمت غرب و آسیای مرکزی ممانعت به عمل می آورد. با ورود آمریکا به افغانستان، روسیه در مرزهای جنوبی خود بیش از هر وقت دیگری احساس عدم امنیت می کند؛ چرا که آمریکا با حضور در این منطقه مرزهای ژئوپلتیکی خود را با مرزهای جغرافیایی روسیه مطابقت داده است. ایران دیگر کشوری است که آمریکا با حضورش در آسیای مرکزی و قفقاز بدان توجه دارد. ایران بهترین و کوتاه ترین مسیر برای انتقال منابع انرژی این منطقه به بازارهای جهانی است. آمریکا همواره درصدد محروم کردن ایران از مزایای دسترسی به بازار انرژی منطقه بوده تا از جایگاه استراتژیک و ژئوپلتیک کشور ایران بکاهد. برخی حضور ایران در کنفرانس بن را توجیهی برای تغییر سیاست های ژئوپلتیک آمریکا تلقی می کردند، بدان معنا که دیگر

یکی از اهداف آمریکا از حضور در افغانستان محدود کردن ایران نیست. اما متهم کردن ایران به نفوذ در هرات، پناه دادن القاعده و در نهایت محور شرارت خواندن در ژانویه ۲۰۰۲، به معنی نفی هرگونه تغییر سیاست ژئوپلیتیکی آمریکا بود. هم چنین، با توجه به نیازهای نفتی اکثر قدرت های بزرگ به هارتلند انرژی، آمریکا سعی دارد با تحکیم کنترل خود بر خلیج فارس و خزر، ایران را در تنگنا قرار داده و هژمونی خود را حفظ کند. لذا افغانستان مرکزی برای نظارت بر هارتلند انرژی توسط آمریکا مطرح شد. زیرا، با قدرت گرفتن روزافزون کشورهای کوچک و متوسط و محدودیت منابع و سرمایه دولت ها، یکی از پایه های سیاستگذاری رشد اقتصادی و تامین منابع شد. (فرجی راد و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۹۷-۱۹۶) ضمن این که آمریکا بنیادگرایی اسلامی قدرت یافته را در تقابل و مخالفت با قدرت هژمونیک خود می داند. آمریکا با حضور در افغانستان به واسطه مجاورت با اقیانوس هند و خلیج فارس ضمن حضور فعال تر در آب های اقیانوس هند و خلیج فارس هم چنان قدرت دریایی جهان را در دست دارد.

نتیجه گیری

اگرچه با تغییر و تحولات نظام بین الملل در هر دوره جنبه ای از خصوصیات جغرافیایی برتری ژئوپلیتیک را سبب شده، اما برخی کشورها در مرکز نظریات ژئوپلیتیک مطرح بوده اند. تا جایی که، در دوره های زمانی، برای برجسته سازی اهمیت ژئوپلیتیک آن ها، معیارهای نوین ژئوپلیتیک ساخته و پرداخته می شود. کشور افغانستان در نظریات ژئوپلیتیک سنتی مبتنی بر جبر جغرافیایی همواره نقش حیاتی داشته است. مجاورت با منطقه دارای منابع انرژی، همسایگی با قدرت های جهانی و منطقه ای مانند شوروی و ایران، راه دسترسی به آسیای مرکزی از یک سو و هند و به طور کلی شرق جهان از سوی دیگر، مسیر دستیابی به آب های آزاد اقیانوس هند موجب اهمیت این کشور در طول تاریخ برای آمریکا بوده است. عواملی که گذر زمان و تحولات نظام بین الملل و پیشرفت تکنولوژیک از اهمیت آن ها نکاسته است. اگرچه تا آغاز قرن ۲۱ هارتلند به شاخص های جغرافیایی ثابت اطلاق می شد، نیاز آمریکا به تبیین اهمیت ژئوپلیتیک افغانستان سبب شد در قرن جدید هارتلند ایدئولوژیک هم مطرح شود که دقیقاً بر افغانستان انطباق داشت. به عبارت دیگر، اگرچه شاخصه های سنتی جغرافیای سیاسی افغانستان پایدار هستند، اما تبیین حضور آمریکا در افغانستان بر اساس این مولفه ها به نوعی استعمار

_____ سیر تحول سیاست خارجی آمریکا نسبت به افغانستان بر اساس نظریات ژئوپلتیک ◇

نوین تلقی می شد. موضوعی که موجب شد آمریکا برای اجرای سیاستگذاری خود که ژئوپلتیک یکی از مهم‌ترین ارکان آن به شمار می آید، با خلق هارتلند ایدئولوژیک در چارچوب خاورمیانه گسترده در دوره بوش و آف-پاک در دوره اوباما همچنان تمرکز سیاست های خود بر افغانستان را حفظ نماید.

منابع فارسی

- اتوتایل، ژناروید سیمون دالبی و پاول روتلج (۱۳۸۰)، *اندیشه های ژئوپلتیک در قرن بیستم*، ترجمه محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- احمدی، حسین (۱۳۸۷)، *تحولات منطقه ای افغانستان (به مناسبت همایش بین المللی میراث مشترک مکتوب ایران و افغانستان)*، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ببران، صدیقه و هانف پوررشیدی، (۱۳۸۱)، «بررسی دیپلماسی رسانه ای ایران در افغانستان پس از سقوط طالبان»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال هجدهم، شماره اول، بهار، صفحات ۱۳۳-۱۳۴.
- بلوچی، حیدرعلی، (۱۳۸۰)، «مطالعه تطبیقی سیاست خارجی آمریکا در افغانستان»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۳۳، صفحات ۹۰-۵۹.
- تمنا، فرامرز، (۱۳۸۷)، *سیاست خارجی آمریکا در افغانستان*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حکمت نیا، حسن، (۱۳۸۳)، «افغانستان هارتلند آسیا»، *بیک نور*، سال دوم، شماره اول، صفحات ۸۵-۱۱۰.
- خلیلی، محسن، جهانگیر حیدری و هادی صیادی (۱۳۹۲)، «پیوند کد و ژنوم ژئوپلتیک در سیاست خارجی (مطالعه موردی: افغانستان و ایران)»، *فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل*، دوره نخست، شماره نهم، پاییز، صفحات ۷۲-۳۷.
- روح زنده، جمیله (۱۳۸۴)، *گذری بر تاریخ روابط سیاسی ایران و افغانستان (از اوایل قاجاریه تا ظهور پدیده طالبان)*، تهران، نشر صبحدم.
- ستاری، سجاد (۱۳۸۱)، «مداخله گرایی در افغانستان: ملاحظات و منافع راهبردی»، *مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی*، جلد ۱۱، صفحات ۶۲-۱۵.
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۹)، «تبیین سیاست دولت نوین اوپاما در افغانستان و پاکستان (آف-پاک)»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال دوم، شماره پنجم بهار.
- صفوی، سید رحیم (یحیی) و عبدالمهدی شیخانی (۱۳۸۹)، «اهداف کوتاه مدت و بلند مدت ایالات متحده آمریکا در تهاجم نظامی به افغانستان»، *فصلنامه جغرافیای انسانی*، سال دوم، شماره سوم،

_____ سیر تحول سیاست خارجی آمریکا نسبت به افغانستان بر اساس نظریات ژئوپلیتیک ◇

تابستان، صفحات ۲۴-۱.

- عزتی، عزت‌اله (۱۳۷۱)، *ژئوپلیتیک*، تهران، سمت.

- فرجی راد، عبدالرضا، محمدرضا درخور و هادی ساداتی (۱۳۹۰)، «ژئوپلیتیک جدید افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران»، *فصلنامه جغرافیای انسانی*، سال سوم، شماره دوم، بهار، صفحات ۲۰۵-۱۹۳.

- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۰)، *نظریه های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه ای*، تهران، نشر میزان.

- گروه نویسندگان ابرار معاصر، (بهمن ۱۳۸۳)، *کتاب آسیا ۳ ویژه افغانستان پس از طالبان*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

- ملکوتیان، مصطفی (۱۳۸۳)، *جغرافیا و سیاست*، قم: انتشارات حق یاوران.

- مولایی، علیرضا (۱۳۸۲)، «۱۱ سپتامبر و شکل‌گیری ژئوپلیتیک جهانی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۱۷ و ۱۸، صفحات ۸۲۴-۸۱۹.

- واعظی، محمد و اسماعیل باقری (۱۳۸۸)، «جایگاه افغانستان در سیاست خارجی آمریکا (با استفاده از نظریه ثبات هژمونیک)»، *فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام*، ویژه افغانستان.

- هیل، کریستوفر، (۱۳۸۷)، *ماهیت متحول سیاست خارجی*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

English Source

- Brezezinski, Zbigniew (1998), *The Grand Chessboard; American Primacy and its Geostrategic Imperatives*, New York: Basic Books

- Friedman, Norman (2007), *Terrorism, Afghanistan and America's New Way of War*, Annapolis: Naval Institute Press.

- Gukmen, Semra Rana (2010), *Geopolitics and the Study of International Relations*, Ankara: Middle East Technical University.

- Guney, Aylin and Fulya Gokcan (2010), "The 'Greater Middle East' as a 'Modern' Geopolitical Imagination in American Foreign Policy", *Geopolitics*, 15, p.p 22-38,

Available at: <http://www3.nccu.edu.tw/~lorenzo/Guney%20Middle%20East.pdf>.

- Jones, G.Seth, (2009), "US Strategy in Afghanistan", *RAND Corporation*.

- Katzman, Kenneth, (2011), "Afghanistan: Post-Taliban Governance, Security, and U.S. Policy", *Congressional Research Service*, p.p. 1-80, Available at: <http://fpc.state.gov/documents/organization/174244.pdf>.

- Taylor, P.J. (1994), *Political Geography World Economy, Nation State and Locality*, New York: Longman Scientific & Technical.